



شوریده تنها

دکتر چمران، رابطه قلبی عمیقی با امام موسی صدر داشته است، رابطه‌ای که ظاهراً از حد و مرز حساب‌های این جهانی خارج است. فکر می‌کنم بهترین توضیح را می‌توانیم از زبان خود دکتر چمران بشنویم. من فرزانه‌ای از وصیت‌نامه ایشان را که خطاب به آقای صدر است، برایتان نقل می‌کنم و تصور می‌کنم روشن‌تر از این نمی‌توان چیزی گفت:

«وصیت می‌کنم...

وصیت می‌کنم به کسی که او را بیش از حد دوست می‌دارم! به معبود من! به معشوق من! به امام موسی صدر! کسی که او را مظهر علی (ع) می‌دانم! او را وارث حسین (ع) می‌خوانم! کسی که رمز طائفه شیعه و افتخار آن و نماینده ۱۴۰۰ سال درد، غم، حرمان، مبارزه، سرسختی، حق‌طلبی و بالاخره شهادت است! آری به امام موسی وصیت می‌کنم...

کسی که وصیت می‌کنم، آدم ساده‌ای نیست. بزرگ‌ترین مقامات علمی را گذرانده، سردی و گرمی روزگار را چشیده، از زیباترین و شدیدترین عشق‌ها برخوردار شده، از درخت لذات زندگی میوه چیده، از هر چه زیبا و دوست‌داشتنی است، برخوردار شده و در اوج کمال و دارایی، همه چیز خود را رها و به خاطر هدفی مقدس، زندگی دردآلود و شکنجه‌بار را قبول کرده است. آری ای محبوب من، یک چنین کسی با تو وصیت می‌کنم...

از این که به لبنان آمدم و پنج یا شش سال با مشکلاتی سخت دست به گریبان بوده‌ام، متأسف نیستم. از این که آمریکا را ترک گفتم، از این که دنیای لذات و راحت‌طلبی را پشت سر گذاشتم، از این که دنیای علم را فراموش کردم، از این که از همه زیبایی‌ها و خاطره زن عزیز و فرزندان دلبندم گذشته‌ام، متأسف نیستم... از آن دنیای مادی و راحت‌طلبی گذشته‌ام و به دنیای درد، محرومیت، رنج، شکست، اتهام، فقر و تنهایی قدم گذاشتم. با محرومیت هم‌نشین شدم. با دردمندان و شکسته‌دلان هم‌آواز گفتم. از دنیای سرمایه‌داران و استثمارگران گذشته‌ام و به عالم محرومین و مظلومین وارد شدم. با تمام این احوال متأسف نیستم...

تو ای محبوب من، دنیایی جدید به روی من گشودی که خدای بزرگ مرا بهتر و بیشتر آزمایش کند. تو به من مجال دادی تا پروانه شوم، تا بسوزم، تا نور برسانم، تا عشق بوزم، تا قدرت‌های بی‌نظیر انسانی خود را به ظهور برسانم، از شرق به غرب و از شمال تا جنوب لبنان را زیر پا بگذارم و ارزش‌های الهی را به همگان عرضه کنم، تا راهی جدید و قوی و الهی بنمایانم...

تو ای محبوب من، رمز طایفه‌ای و درد و رنج ۱۴۰۰ ساله را به دوش می‌کشی، اتهام و تهمت و هجوم و نفرین و ناسازی ۱۴۰۰ سال

چقدر دلم گرفته، چقدر پژمرده‌ام، زیر کوهی از دروغ و غم فشرده می‌شوم و مسئولیت بزرگی که بر دوشم گذاشته شده است سنگینی می‌کند، افتان و خیزان برای ادای وظیفه قدم برمی‌دارم و آرام و آرام به سوی سرنوشتی مجهول به پیش می‌روم. دلم برای تو خیلی تنگ شده است، تا راز و نیاز قلبی خود را با تو باز کنم، از ظلم‌ها و ستم‌ها، از خیانت‌ها و جنایت‌ها سخن بگویم و شهادت بهترین و صمیمی‌ترین دوستان خود را باز گو کنم.

را همچنان تحمل می‌کنی، کینه‌های گذشته و دشمنی‌های تاریخی و حقد و حسدهای جهانسوز را بر جان می‌پذیری، تو فداکاری می‌کنی، تو از همه چیز خود می‌گذری، تو حیات و هستی خود را فدای هدف و اجتماع انسان‌ها می‌کنی و دشمنان در عوض دشمنام می‌دهند و خیانت می‌کنند، به تو تهمت‌های دروغ می‌زنند و مردم جاهل را بر تو می‌شورانند و تو ای امام، لحظه‌ای از حق منحرف نمی‌شوی و عمل به مثل انجام نمی‌دهی و همچون کوه در مقابل طوفان حوادث آرام و مطمئن به سوی حقیقت و کمال قدم بر می‌داری، از این نظر، تو نماینده علی (ع) و وارث حسینی... و من افتخار می‌کنم که در رکابت مبارزه می‌کنم و در راه پرافتخارت شریعت شهادت می‌نوشم...

تو را دوست می‌دارم و این دوستی، بابت احتیاج و یا تجارت نیست. در این دنیا به کسی احتیاج ندارم. حتی گاهگاهی از خدای بزرگ نیز... چیزی نمی‌خواهم، کله‌ای نمی‌کنم و آرزویی ندارم. عشق من به خاطر آن است که تو شایسته عشق و محبتی و من عشق به تو را قسمتی از عشق به خدا می‌دانم. همچنان که خدای را می‌پرستم و عشق می‌ورزم، به تو نیز که نماینده او در زمین، عشق می‌ورزم و این عشق و وزیدن، همچون نفس کشیدن برای من طبیعی است... درود آتشین من به روح بلند تو باد که از محدوده تنگ و باریک خودبینی و خودخواهی، بیرون است و جولانگاهش، عظمت آسمان‌ها و اسماء مقدس خداست.

عشق سوزان من فدای عشقت باد، که بزرگ‌ترین و زیباترین مشخصه وجود توست و ارزنده‌ترین چیزی است که من را جذب تو کرده است و مقدس‌ترین خصیصه‌ای است که در میزان الهی به حساب می‌آید...!

شکسته دلان بی‌قرار

البته ناگفته نگذارم که میزان علاقه آقای صدر به چمران نیز از حد و وصف خارج بود. بارها به من می‌گفتند، عجب تحفه‌ای آسمانی و خدایی برای من به ارمغان آوردی و باز اضافه کنم که کارشکنی‌های وابستگیان و مزدوران سفارت شاهنشاهی و نیز حسادت‌ها و حقه‌های بعضی بدخلقان ایرانی و نیز دشمنی‌های ابدی ساواک و بعث عراق و از همه دردناک‌تر، دسیسه‌های آخوندهای درباری و دوستان نادان علیه امام صدر، او را زیاد رنج می‌داد. البته خود او هم به شدت زیر ذره‌بین ساواک قرار داشت و از هر سو تهدید به مرگ می‌شد و همان طور که از متن وصیت‌نامه‌اش برمی‌آید، پیوسته در خوف و خطر بوده است. شاید بتوانم بگویم که در اغلب قریب به اتفاق نامه‌هایی که برای من می‌فرستاد، این موضوع منعکس بود و احساس می‌کنم با بازگو کردن این خطرات کمی احساس آرامش می‌کرد. خدا رحمتش کند. شاید خالی از لطف نباشد که به یکی، دو

نامه از چمران اشاراتی بکنم:

صادق من، دوستم، مهربانم، عزیزتر از جانم، سلام گرم و آتشین مرا بپذیر؛ سلامی که با انسک و خون آغشته است؛ سلامی که با عشق و غم آمیخته است؛ سلامی که تاریخ پرورد شیعه را در طول ۱۴۰۰ سال ظلم و جنایت به همراه دارد؛ سلام دل شکسته‌ای که جز عشق و محبت سرمایه‌ای ندارد. فاطمی و غزالی آمده‌اند و چقدر ما را خوشحال کردند، جای تو خیلی خالیست. دل من خیلی برای تو تنگ شده است. از دور تو را می‌بوسم و صمیمانه‌ترین درودها را تقدیمت می‌کنم.

از حال ما بخواهی، زنده‌ایم در تب و تاب، در زد و خورد، در میان امواج بلا، در میان طوفان حوادث، در جنگ با سرنوشت، در مبارزه‌ای برای بود و نبود... آقای صدر حالشان خوب است و دو روز پیش به اردن نزد ملک حسین رفتند تا مگر به وسیله او، به «کمیل شمعون» فشار آورند تا دست از اذیت و آزار بردارد...

و یا از نامه‌ای دیگر:

صادق عزیزم، قربانت کردم، سلام گرم و آتشین مرا بپذیر. دلم خیلی برایت تنگ شده و این چند روزه همواره به یاد تو بوده‌ام. فاطمی و نور چشم غزالی اینجا هستند و آخرین لحظات سپری می‌شود گرچه فرصتی نداشتم آنها را به مقدار کافی ببینم. فقط یک بار آنها را به «نبعه» و «تل زعتر» بردم تا نمونه‌های وحشی‌گری عصر علم و تمدن را ببینند و برای دوستان خود به ارمغان بیاورند. راستی که اوضاع تل زعتر و نبعه، گریه‌آور است. در تل زعتر، مقاومت می‌بینیم و مبارزه و سرسختی و شکست شرافتمندانه، در نبعه، حزن و غم مظلومیت، سرق و تخریب از روی کینه و چقدر وحشی‌گری... دو نمونه که بیننده را می‌لرزاند و آدمی را به گریه می‌اندازد... یک شب

پرواز به سوی حقیقت...

■ **ناگفته‌هایی از روابط مصطفی چمران و امام موسی صدر**
به روایت دکتر صادق طباطبایی

دکتر صادق طباطبایی جدا از تحلیل‌های خواندنی‌ای که از جریانات انقلاب ارائه می‌دهد به دلیل حضور در بیت امام (ره) و آشنایی با مراودات باران آن پیر فرزانه، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. آنچه در پی می‌آید گریزی دارد به ارادت شهید چمران به امام موسی صدر و نامه‌های چمران به طباطبایی.

درآمد





در اسناد ساواک نیز به رد پای بسیاری از این توطئه‌ها که توسط دوستان نادان و بعضی روحانیون فرصت طلب در لبنان دامن زده می‌شد، پی می‌بریم. شاید بد نباشد به چند نمونه از صدها سند در این باب نظری بیفکنیم:

از: ۳۱۲

گزارش درباره: سید موسی صدر

محترماً به استحضار می‌رساند:

نظر به این که نامبرده بالا، در بیروت مطالبی علیه مصالح کشور اظهار نموده بود، مقرر گردید که به ساواک تهران اعلام گردد از طریق وعظ و روحانیون مورد اعتماد در منابر، یاد شده وابسته و عامل کشورهای بیگانه معرفی شود که در اجرای اوامر اقدام گردید.

اینک ساواک تهران اعلام نموده است که به منابع مربوطه آموزشهای لازم در این مورد داده شده است...

نکته جالب در این گزارش ساواک این است که رژیم شاه خود معترف است که مخالفت با او موجب سر بلندی و عظمت فرد است.

توجه کنیم:

ضمناً به استحضار می‌رساند که با توجه به تجربیات گذشته درباره این قبیل روحانیون، هرگونه مخالفت علنی دولت بر علیه مشارالیه بر اشتها وی خواهد افزود و موجب بزرگی و عظمت او خواهد شد. مراتب استحضاراً معروض گردید.

مسئول بررسی - وثوقی ۵۳/۲/۲۴

رئیس بخش ۳۱۲ ۵۳/۲/۲۴

رئیس اداره یکم عملیات و بررسی - عطاریور ۵۳/۲/۲۴

ملاحظه شد... ۵۳/۲/۲۶

بایگانی شود... ۵۳/۲/۲۶

خیلی محرمانه تبدیل شد

شماره: ۳۶۲۹ - ۳/۵۳۳ تاریخ: ۱۷/۰۵/۱۰

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

... سیدموسی صدر، سرپرستی مدرسه‌ای را که در صور تأسیس کرده به شخصی به نام مصطفی چمران سواهای و اگذار نموده و هم اوست که سرپرستی آموزش افراد سازمان چریکی صدر (امل) را به عهده دارد...

... مصطفی چمران از مخالفان سرسخت ایران و از سران جبهه به اصطلاح ملی در آمریکا بوده و در زمان جمال عبدالناصر، به اتفاق چند تن دیگر دوره چریکی و خرابکاری را در مصر دیده است و ترتیب طی دوره خرابکاری را برای تعدادی از تروریست‌های ایرانی در سازمان‌های فلسطینی فراهم کرده است. علی شریعتی، نویسنده ایرانی، در سال جاری در لندن فوت و در دمشق به خاک سپرده شد، شریعتی گرچه در گذشته پایه‌گذار مارکسیسم اسلامی در ایران بوده، ولی در اواخر عمر، عقاید گذشته خود را رها کرد و علیه مارکسیسم اسلامی دو کتاب نوشته بود، لیکن سید موسی صدر به تبعیت از مخالفان ایران که در نظر داشتند از شریعتی به عنوان یک مخالف ایران تجلیل نمایند، به مناسبت

دفن او مراسمی بر پا کرد و در چهلمین روز درگذشت او مجلس یادبودی منعقد نمود که در آن یاسر عرفات و عده‌ای دیگر از سران فلسطین شرکت کردند، صدر و دیگر سخنرانان این مراسم، در سخنان خود ایران را مورد حمله قرار داده و از شریعتی به عنوان شهید یاد کردند.

شماره: ۳۶۱۰۸ - ۳/۱۰۳۳ تاریخ: ۱۷/۰۳/۲۴

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

به موجب تلگرام رسیده از سفارت شاهنشاهی در بیروت خلیل الخلیل، سفیر لبنان در دربار شاهنشاهی اظهار داشت: سیدموسی صدر از وجوهی که از ایرانیان برای او رسیده مبلغ دو میلیون لیره لبنانی در اختیار یک نفر ایرانی منحرف و متواری به نام مصطفی چمران که رئیس مدرسه صور سیدموسی صدر می‌باشد گزارده شد تا برای گروه ملیشایی سیدموسی صدر یک سازمان اطلاعاتی نظیر آن چه که گروه‌های افراطی فلسطینی دارند به وجود آورد و عده‌ای از تروریست‌ها را برای خرابکاری

و ترور شخصیت‌های مورد نظر تربیت نماید. مصطفی چمران از ایرانیان منحرفی است که پس از تحصیل در آمریکا و همکاری با دانشجویان منحرف به گروه صدر پیوسته... ■

این هم گزیده‌ای از نامه‌های دیگر:

صادق عزیزتر از جانم، سلام آتشین مرا بپذیر و اشتیاق بیش از حد و شور و شوق بی‌اندازه از کسی که تو را دوست می‌دارد و در دریایی از غم و درد و مشکلات غرق شده است که حتی فرصت نمی‌کند سر خود را از میان سیلاب‌ها بیرون کشد و به آسمان بلند خدا بنگرد و یا به ستارگان زیبایی خیره شود و یا با ماه تابانش راز و نیاز کند... و این نامه، خود راز و نیازی است با تو که ماه منی و ستاره منی و دوست منی که راز و نیاز مرا به آسمان بلند خدا می‌رسانی... چند روزی بود که آرامش برقرار شده بود و آتش‌بس جنوب حدود ده روزی ادامه یافت، احساس راحتی کردم و آرزوی این که قلمی به دست بگیرم و آتش درونم را بر روی کاغذ منتقل کنم، یا کتابی را بگیرم و بخوانم، یا فرصت کنم که با آسمان بلند خدا و ستارگانش راز و نیاز نمایم... اما قضا و قدر اجازه نمی‌دهد و آرامش روح مرا نمی‌پذیرد آسایش مرا دوست ندارد... دوباره انفجار شروع شد. جبهه شعبیه در «ابنت جبیل» و «ناقره» و «طیبه» به سمت اسرائیل یا کتاب، راکت پرتاب کرد و اسرائیل و کتاب نیز منتظر فرصت نشسته بودند و لذا ده‌های شیعه را زیر توپخانه خود گرفتند و مردم

می‌تازم و مرگ از من می‌گریزد.

هنوز زنده‌ام و این، خود معجزه است. کسی که همه روزه به دریای مرگ فرو می‌رود؛ کسی که زیر رگبار گلوله‌ها زندگی می‌کند؛ کسی که دشمنان، به قتلش کمین کرده و همه جا دام افکنده‌اند... و باز هم این آدم زنده باشد، راستی که معجزه‌های است و گاهی احساس کردیم که من به سوی مرگ می‌تازم و مرگ از من می‌گریزد.

بدبخت جنوب که تازه شروع به عودت کرده بودند، زیر انفجار راکت‌ها دوباره مجبور به فرار شدند. دیروز در بنت جبیل، چهار نفر کشته و چند نفر زخمی شدند، دو روز قبل، دو نفر کشته شدند، سه روز قبل یک نفر... و همه روزه تلفاتی به مردم بدبخت وارد می‌شود و چه دردناک است. این بدبختی و ذلت و کثافت همراه با خیانت و جنایت و توطئه و دسیسه و سیاست‌بازی با سرنوشت صدها هزار آواره بدبخت و فلک‌زده شیعه‌ا خدايا چه بگویم؟ درد تا چقدر و بدبختی تا چه اندازه؟

کشاکش نبرد و خطر، ساواک، صدر و چمران
از این نامه‌ها الی ماشاءالله می‌توانم برایتان نقل کنم. در همه این‌ها همان طور که دیده می‌شود غم و خون و خطر و تهدید و ناامیدی و خیانت از سویی، مقاومت و عشق به هدف و کوشش مدام و جهاد مستمر... از سویی دیگر موج می‌زند.

هم آنها به صور آمدند و مقداری مدرسه را تماشا کردند و بعضی اسلایدها را دیدند و خلاصه جای تو خیلی خالی بود.

لاید می‌دانی که مسیحیان متصرف دست راستی برای مبارزه با آقای صدر خیلی تلاش می‌کنند، حرکت محرومین را «حرکت مغوبین» می‌نامند. در ده‌های جنوبی که فتح کردند به دنبال «امل» می‌گشتند که بکشند زیرا فقط امل در جنوب به آنها ضربه زده است. راستی که فقط امل و امام صدر توانسته‌اند مسیر جنوب را عوض کنند. جنوب می‌رفت که زیر سیطره مسیحیان (به پشتیبانی اسرائیل) درآید و بعد از سقوط طیبه، ده‌ها جنوب یکی بعد از دیگری به دست کتائب می‌افتاد، ولی ایستادگی جوانان امل و شهادت پنج نفر از آنها، طایفه شیعه را تکان داد و بعد از انتقاد امام از حافظ اسد، سوریه رسماً موقف گرفت و ضد کتائب نیرو فرستاد و اتحاد مسیحیان و اسرائیلیان شکسته شد...

... از حال من بخواهی بد نیستیم، هنوز زنده‌ام و این، خود معجزه است. کسی که همه روزه به دریای مرگ فرو می‌رود؛ کسی که زیر رگبار گلوله‌ها زندگی می‌کند؛ کسی که دشمنان، به قتلش کمین کرده و همه جا دام افکنده‌اند... و باز هم این آدم زنده باشد، راستی که معجزه‌های است و گاهی احساس کردیم که من به سوی مرگ می‌تازم و مرگ از من می‌گریزد.

در کشمکش زندگی، فرصت ندارم فکر کنم چه می‌گذرد و این خود نعمت بزرگی است و راستی که نمی‌دانم خدای را چگونه شکر کنم که وقتی فرصتی برای فکر کردن برای من نگذاشته است، زیرا دردها و غم‌ها غیرقابل تحمل بود... اما در دوران زندگی و کشمکش‌های حیات، گویی که خواب و خیال است، گویی که چرخ فلک به سرعت می‌چرخد و در میان طوفان‌ها و رعد و برق‌ها و شلوغی و پلوغی آدمی، مات و میهوت شده است و نمی‌داند چه می‌گذرد و چه می‌شود و به کجا می‌رود و سرنوشت، چه تیری به کمان کشیده است. فقط می‌بینم که تاریخ‌ها و سرگذشت‌ها و فراز و نشیب‌ها می‌آیند و می‌روند و ما همه را در خواب و خیال می‌بینیم... نمی‌دانم... شاید وقتی از این خواب و خیال برخیزیم که قدم به صحنه مرگ بگذاریم و تازه حقایق را بفهمیم.

و باز از نامه‌های دیگر:

صادق مهربانم، نمی‌توانم چیزی بنویسم، زیرا اگر بخواهم قلب خود را باز کنم باید با اشک و خون بنویسم و این کار الان مقدورم نیست.

چقدر دلم گرفته، چقدر پزده‌ام، زیر کوهی از دروغ و غم فشرده می‌شوم و مسئولیت بزرگی که بر دوشم گذاشته شده است سنگینی می‌کند، افتان و خیزان برای ادای وظیفه قدم برمی‌دارم و آرام و آرام به سوی سرنوشتی مجهول به پیش می‌روم. دلم برای تو خیلی تنگ شده است، تا راز و نیاز قلبی خود را با تو باز کنم، از ظلم‌ها و ستم‌ها، از خیانت‌ها و جنایت‌ها سخن بگویم و شهادت بهترین و صمیمی‌ترین دوستان خود را بازگو کنم و فقر و درماندگی و گرسنگی محرومین را بگویم و رسالت سخت آینده را گوشزد کنم...